

هماهنگی: معیار صحت

«قسمت اول»

□ نوشته: سید محمد اعرابی

□ عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

منطق ابزاری برای کاهش خطای ذهن است و نقش عمده آن ایجاد هماهنگی و انسجام در ادراکات است. هر منطقی رابطه بین مقدمات و نتایج را ملاحظه می کند، لذا خصلت مشترک همه آنها دلالت است.

دلالت امری حقیقی و دارای سه خصوصیت کلی انکارناپذیر، شمولیت و ثبوت می باشد.

مناسبت داشتن یک کیفیت با کیفیت دیگر از جهتی خاص، که به هدف مشترک می انجامد را هماهنگی می گوئیم. هماهنگی را بعنوان معیار صحت معرفی نموده و بنابراین هماهنگی با «جهت نظام هستی» بعنوان معیار صحت مورد نظر است. هماهنگی نیز سه خصوصیت کلی معیار صحت را دارا

مقدمه

در دیدگاه پرستش‌کنندگان خدا، هستی و مافیها مخلوق خداوند باری تعالی است. نظام هستی دارای غایت و حکمتی است که حرکت و تغییر در آن قانونمند بوده و در جهت غایت می‌باشد. انسان به عنوان اشرف مخلوقات، کمال‌خواه و آرمانمند، مختار و مسئول بوده و برای وصول به کمال، نیازمند علم می‌باشد تا بتواند بر روابط حاکمیت پیدا کند، لازمه حصول علم، داشتن اختیار است. اصلیتین و مهمترین اختیار، طلب تقوی و هوی است که جهت کلی وی را تعیین می‌کند. تعلقات انسان حول محور این تقوی یا هوی شکل می‌گیرند و این جهت کلی همراه و همزمان با تبدیل تعلقات به ادراکات وارد ذهن شده و ادراکات را جهت می‌بخشد. این ادراکات است که رفتار و عمل انسان را شکل می‌دهد لذا نقش آن بسیار حساس می‌باشد. در تعریف ادراک گفته شد که ادراک صورتی معلوم از اشیاء در ذهن است و از سه منبع (عالم روح، عالم معقول، عالم محسوس) نشأت می‌گیرد و هر منبعی واجد ابزار و موضوع خاصی است. لذا ادراکات متشکل از سه حوزه ادراکات قلبی، ادراکات عقلی و ادراکات عینی است^۱.

ادراکات انسان واسطه تجلی تعلقات در رفتار می‌باشد و از این طریق است که انسجام تعلقات، ادراکات و رفتار حاصل می‌شود و در واقع رمز رشد و موفقیت هماهنگی و انسجام آنهاست والا حرکت بدون انسجام باور، ذهن و عمل حاصلی جز تشتت و پریشانی درون و برون ندارد.

انسان در موارد بسیاری در ادراکات خویش دچار اشتباه میشود. در برخورد با این خطاها، یا باید دست از ادراک شسته و تفکر را رها کنیم و یا راهی برای به حداقل رساندن خطاها بیابیم، از آنجا که طریق اول مناسبتی با شأن انسان ندارد، بدنبال طریق دوم که همان بکارگیری منطق هست می‌رویم.

در این مبحث پس از تعریف منطق، به بررسی مبانی و جایگاه آن می‌پردازیم سپس «دلال» را به عنوان «خصلت مشترک منطقتها» و همچنین «علت دلال» و

خصوصیات آنرا طرح می‌نمائیم. آنگاه با تکیه بر «مقدم بودن معیار صحت نسبت به منطق»، «هماهنگی» را به عنوان معیار صحت معرفی نموده و بحث را با نحوه شکل‌گیری منطق و رابطه آن با ادراکات پی خواهیم گرفت. سرانجام با طرح «نظام منطق» و تبیین آن در قلمروهای سه‌گانه ادراکات پرداخته و هماهنگی این نظام با «طلب شامل» را عنوان می‌نمائیم.

منطق:

سیر و حرکت ذهن از مطلوب مجهول به معلوم را تفکر گفته‌اند. در این سیر، ترکیب و مزدوج نمودن معلومات قبلی به شکل و صورت خاصی انجام می‌گیرد تا از مقدمات به نتایج رسیده شود. در حقیقت منطق، قوانین درست حرکت کردن ذهن را بیان می‌کند^۱ و فایده عملی عمده و اصلی آن جلوگیری ذهن از خطای تفکر است. منشأ خطاهای ذهن موارد زیر است:

الف - مقدماتی که مصالح استدلال را تشکیل می‌دهد.

ب - نظم و صورتیکه به مقدمات داده می‌شود.

پس ما باید به ابزار و سلاحی مسلح باشیم که بتواند خطاهای ذهن را بحداقل رساند.

اصولاً در هر علمی یک سلسله از امور تعریف می‌شوند و نسبت به یک سلسله احکام و قضایا، استدلال می‌شود. منطق نیز همانند سایر علوم در هر دو بعد بحث می‌کند، هم در مورد تعاریفات و هم در مورد حجت و استدلالها. وظیفه منطق در «حوزه تعاریف» اینست که طرز تعریف صحیح یک معنی و مفهوم را بیان کند. البته خود تعریف بر عهده منطق نیست بلکه از وظایف فلسفه (بمعنی عام) می‌باشد ولیکن لازمه تعریف تعیین حدود و دسته‌بندی و مقوله مقوله کردن می‌باشد که به عهده منطق است.

بشر از دیرباز حتی قبل از اینکه منطق مدونی داشته باشد مطالب را می‌فهمیده و

۱. در تعریف منطق گفته‌اند: «المنطق آله قانونیه، تعصم مراعاتها الذهن عن الخطافی الفکر»

یعنی منطق آلتی (ابزار) است قانونی، که بکار بستنش ذهن را از خطای در اندیشه محفوظ می‌دارد. کتاب «دوره

بر ضرورت دقت در صحت و سقم و راست و دروغ بودن آنها توجه داشته است. ملاحظه صحت و سقم مفاهیم، استنتاجات و «معیار صحت» آنها وی را بر آن داشت تا با توجه به ضرورت ایجاد هماهنگی درونی و برونی در «نظام ادراکات، به دنبال کشف و طرح قوانین استدلال صحیح و تدوین آنها برآید. این قوانین در سیر رشد تدریجی خود، کم کم بصورت دسته‌هائی منظم و مدون تحت عنوان «منطق» درآمد.

چنانچه موارد اختلاف به منطق برگردانده شود موجب کاهش اختلاف و مانع بروز اشتباه می‌شود. به همین جهت آشنائی و بکار بردن منطق موجب آسان شدن جمع‌بندی مقدمات و رسیدن به نتیجه صحیح می‌شود. بکارگیری منطق موجب «تسهیل رشد هماهنگ ادراکات با طلب شامل شده» و از حرکت و سیر آن در جهات پراکنده و ناهماهنگ ممانعت می‌کند.

رسیدن به یقین و جزمیت در ادراکات امری لازم و ضروری است و تردید و شبهه موجب تزلزل در ادراکات شده و حرکت و کمال را ممتنع می‌سازد. جزمیت با استدالات منطقی و «مقدمات راست هماهنگ با طلب شامل»، تقویت می‌شود. لذا منطق نقش در تردیدزدائی و رسیدن به یقین و جزمیت ایفاء می‌نماید.

جهت منطق‌ها:

منطق‌های متعدد و متفاوتی وجود دارد که مورد استفاده انسانها قرار می‌گیرد. در این مقطع از مباحث به بررسی علت این تعدد و تفاوت می‌پردازیم. به نظر می‌رسد تفاوت منطق‌ها را می‌توان در دو رتبه ملاحظه کرد: رتبه اول: اختلاف در پیش فرضهای ذهنی ناشی از طلب شامل رتبه دوم: وجود موضوعات مختلف

رتبه اول علت اختلاف در منطقها به اختلاف در پیش فرضهای ذهنی انسانها برمی‌گردد. این اختلاف ناشی از تقابل اساسی بین دو جهت اصلی (تقوی یا هوی) می‌باشد. به همین دلیل است که در بررسی یک موضوع خاص توسط انسانها به منطق‌های متفاوتی برخورد می‌کنیم که هماهنگ با جهت اصلی آنها (تقوی یا هوی) بوده فلذا به نتایج متفاوتی نیز می‌رسند. اصولاً برداشتها و پیش فرضهای انسان، به شناخت و فلسفه خاصی برمی‌گردد و اعم از اینکه انسان بدان توجه داشته باشد یا

نداشته باشد اثر خود را می‌گذارد. این پیش‌فرضها از طلب شامل نشأت می‌گیرد که اولین اختیار انسان بدان تعلق گرفته است. انتخاب تقوی یا هوی بعنوان طلب شامل، کلیه فعالیت‌های قلبی، ذهنی و عینی انسان را تحت تأثیر قرار داده و با خود هماهنگ می‌نماید.

کسی که ادراک را فقط «انعکاس جهان خارج بر ذهن انسان» دانسته و به تبیین صرفاً تجربی آن می‌پردازد باید بداند که دانسته یا ندانسته «اصالت ماده» را پذیرفته و از آن تبعیت می‌کند. در واقع وی اصول و پیش‌فرضهای خویش را از دستگاه فلسفی خاصی اخذ نموده و با این پندار که «عوامل هستی فقط منحصر به جهان ماده است» به استنتاج و نتیجه‌گیری می‌پردازد و در این مسیر حتماً منطق خاص متناسب با آن را بکار می‌گیرد تا نتایج موردنظر و هماهنگ با پیش‌فرضها حاصل شود.

اما مرتبه دوم از علت تفاوت منطق‌ها بدلیل وجود موضوعات مختلف می‌باشد. همانطور که در طی مبحث دوم گفته شد، ادراکات انسان دارای سه موضوع و مقوله است که از آن تحت عناوین ذیل یاد می‌شود:

- مقولات (حالات) قلبی،

- مقولات (مفاهیم) نظری،

- مقولات (اشیاء) عینی،

این سه تحت یک کل منسجم و هماهنگ به عنوان «نظام ادراکات» جای دارند که هر کدام دارای قلمروهای متفاوتی هستند و منبع و ابزاری خاص دارند، لذا هر کدام منطقی متناسب با حوزه خویش داشته و منطق هر یک از مقولات مذکور فقط در همان حوزه خویش مؤثر می‌باشد. البته پرواضح است این تفاوت تابع طلب شامل است که در رتبه اول مطرح گردید. فلذا در مراتب پایین‌تر که مقولات به موضوعات ریزتری تقسیم می‌شوند همچنان انسان در پی تنظیم منطقی است که در مرتبه اول متناسب با طلب شامل و سپس متناسب با موضوع است.

دلالت:

یکی از وظایف عمده و اساسی منطق ایجاد هماهنگی در ادراکات انسان است لذا

تشتت در ادراکات و تناقض درونی و برونی قلمروهای آن می‌شود بنابراین فرض جدائی و انفصال کامل منطق‌ها از همدیگر امری ناصواب است. از طرف دیگر فرض اتصال مطلق بین منطق‌ها نیز بمثابه یکسان فرض کردن آنهاست و این نیز نفی تفاوت و تغایر آنها با هم می‌باشد. لهذا منطق‌های متعلق به یک جهت، دارای ربط جامع می‌باشند و همه آنها باید به مبنای مشترک و واحدی بازگشت نمایند تا هماهنگی و انسجام بین ادراکات قلبی، عقلی و عینی ممکن و برقرار شود. با توجه به ضرورت بازگشت منطق‌ها به مبنای مشترک معلوم می‌گردد، که هر منطق نسبت به آن مبنا جایگاهی خاص دارد و مهمتر اینکه این مبنای مشترک که عامل هماهنگی و انسجام منطق‌ها و در نتیجه ادراکات است باید بر «نظام منطق» حاکم باشد.

همچنین واضح است که ارزیابی بین دو منطق از طریق هر کدام میسر نیست چرا که نیازمند مبنای واحدی است که حاکم بر آندو باشد.

دستگاه‌های منطقی مختلف هر چند که دربر دارنده قوانین استدلال متفاوت و روابط مختلفی هستند که مناسب با سنخیت موضوع مورد بررسی هر یک از دستگاه‌های منطقی می‌باشد و یا حداقل تعابیر متفاوتی از قوانین واحد می‌کنند، لکن از حیث اینکه همگی از نوع منطق می‌باشند می‌بایست نسبت به امر واحدی که مشترک مابین آنهاست در رتبه واحدی قرار گیرند. و آن موضوعی است که خصلت کلی و اجمالی همه منطق‌ها محسوب می‌شود.

آنچه که منطق متکفل آنست «ملاحظه رابطه (دلالت) بین مقدمات (دال) و نتایج (مدلول) است» و این امر موضوعی است که در هر منطق وجود دارد با این تفاوت که در هر منطق اول بتناسب جهت‌اش و سپس بواسطه موضوعش، قید خاص و تعابیر مناسب خواهد داشت. هر استدلالی «دلالت یک کیفیت بر کیفیت دیگری» و یا موجب برقرار کردن رابطه‌ای خاص بین آن دومی باشد. بنابراین «دلالت» (به معنای اعم آن یعنی رابطه بین مقدمات و نتایج) امری است که همه منطق‌ها نسبت به آن متفق بوده یعنی «وظیفه مشترک» آنها محسوب می‌شود.

علت دلالت و خصوصیات آن:

«دلالت» می‌بایست به علت و منشائی مستقل از انسان بازگشت نماید. در غیر

اینصورت دلالت معنا و مفهومی نخواهد یافت و چنانچه آنرا «اعتباری» فرض کنیم، بدین معنی خواهد بود که انسانها به هر صورت روابطی بین مقدمات و نتایج وضع کنند که در نتیجه احتجاج و استدلال ممتنع شده و مفاهمه از بین می‌رود. حتی در مورد یک فرد هم اگر چنین فرضی باشد، باز موجب تشتت و دگرگونی در نظام ادراکات وی می‌شود. بنابراین علت باید امری حقیقی و مستقل از انسان باشد.

فرض حقیقی بودن «علت دلالت» موجب می‌شود که روابط بین مقدمات و نتایج در جمیع مراتب رشد ادراکات بشری، هویتی مستقل از انسان پیدا کند و انسان‌ها هم به تبع «روابط حقیقی» دلالت شوند. فی الواقع با چنین فرضی است که می‌توان «علت دلالت» را بعنوان مبنای مشترک همه منطقتها و عامل هماهنگی آنها نام برد که موجب انسجام ادراکات در سه حوزه قلب و عقل و عین می‌شود.

در ادامه بحث، ملاحظه کلی و اجمالی «علت دلالت» ضرورت دارد، تا بتوان نقطه شروع مناسبی برای تحقیق و بررسی پیرامون منطقی‌های متفاوت بدست آورد. علت دلالت باید دارای سه خصوصیت کلی زیر باشد:

(۱) انکارناپذیری: امر انکارناپذیر امریست که ذاتاً قابلیت انکار نداشته باشد بطوریکه انکارکننده برای اثبات ادعای خود ناچار به استفاده از آن شده یعنی عملاً آنرا اثبات کند حتی بفرض مبناهای مختلف، مقدمات و نقطه آغاز برای مسائل منطقی، باید از چنان خصوصیتی برخوردار باشد که انسان در طرح هر مطلبی ناچار از بکارگیری عملی آن گردد. در اینصورت می‌توان گفت چنین امری ذاتاً قابلیت انکار دارد.

با توجه به آنچه گذشت، امری که با تکیه بر منطق ارائه و اثبات می‌گردد نمی‌تواند انکارناپذیر و غیرقابل تردید باشد. چرا که امر انکارناپذیر نباید از پایگاه منطقی خاص برخیزد بلکه بایستی هر شیوه منطقی ملزم به پذیرش آن باشد تا هر کس با اعتقاد به هر مرام و منطقی نتواند آنرا رد نماید. چنین امری علاوه بر اینکه مورد توافق همه منطقتها می‌باشد، معیاری خواهد بود تا بتوان قوانین مختلف منطقی را با تکیه بر آن بررسی نموده و منطقی سازگار با این خصوصیت پی‌ریخت.

(۲) شمولیت: خصوصیت دیگری که علت دلالت می‌بایست دارا باشد ویژگی «شمولیت» است که به معنی عامه شامل همه گنده همه کفیات و مضامین

می‌باشد. علت دلالت با این خصلت است که می‌تواند بعنوان پایگاه مشترکی برای هماهنگی درونی و برونی منطق‌ها فرض شود. فلذا علت دلالت باید بر همه منطق‌های متفاوت شامل و فراگیر بوده و محدود و محصور در هیچکدام از آنها نباشد. «علت دلالت» باید بتواند اصول موضوعه خاص هر منطق و جایگاه آنرا و همچنین ربط بین آن اصول و سایر قوانین درونی منطق را تبیین کند.

(۳) ثبوت: علت دلالت باید امر ثابتی بوده و حاکم بر زمان و مکان باشد، زیرا ادراکات بشر همیشه از قید اجمال برخوردار است. یعنی از بعدی دارای قدر متقین و از بعد دیگر دارای ابهام می‌باشد که در سیر اجمال به تبیین ادراکات، مرتباً از ابهامات کاسته شده و بر قدر متیقن‌ها افزوده می‌شود. اما این امر شدنی نیست مگر اینکه حفظ قدر متیقن‌ها در سیر رشد ادراکات به پایگاه ثابتی برگشت نموده و حاکم بر زمان و مکان باشد. لذا علت دلالت باید از چنین خصوصیتی (ثبوت) برخوردار باشد چرا که با فرض تغییرپذیری (عدم ثبات) علت دلالت، در هیچ حوزه و مرتبه‌ای نمی‌توان به ادراکات بشری تکیه کرد.

بنابراین با تکیه بر «حقیقی بودن علت دلالت» می‌توان به امور کلی و شامل دست یافت که از پایگاه منطق خاصی بدست نیامده و از استحکام و جامعیت لازم برخوردارند. به همین دلیل «علت دلالت» بعنوان پایگاه مشترک همه منطق‌ها مطرح می‌باشد و هر منطقی باید دارای خصوصیات سه‌گانه مذکور باشد تا بتواند هماهنگی درونی و برونی آنرا حفظ نموده و در انسجام ادراکات بشری مؤثر افتد، والا نخواهد توانست نقش منطق را ایفا نماید.

معیار صحت و خصوصیات آن:

انسان ناگزیر از حرکت بوده و فقط کیفیت حرکت را در جهت طلب شامل اختیار می‌کند نه ذات حرکت را. لذا در نفس عمل و حرکت انسان، مسئله صحیح و غلط نهفته است که این مسئله با مفاهیمی از قبیل رشد، کمال، سعادت و یا نفس، نزول، هلاکت و... بیان می‌شود.

انسان بفراخور «طلب شامل» خویش امری را درست یا نادرست دانسته و علت حرکات خویش را به آن برمی‌گرداند. همچنین انسان نیازمند به داشتن «معیار صحت»

است تا اعمال، رفتار و از آن مقدمتر ادراکاتش را با آن سنجیده و شکل دهد. با این وصف روشن می‌شود که «معیار صحت مقدم بر منطق» است زیرا اساساً منطق برای اینست که نتیجه مطابق با معیار صحت باشد. ولی چنانچه «منطق را مقدم بر معیار صحت» فرض کنیم صحت و ارزش منطق و قوانین آن زیر سؤال می‌رود.

«صحیح و غلط» و «معیار صحت» از امور اعتباری نبوده بلکه باید از امور حقیقی و متناسب با علت دلالت باشند چرا که اگر معیار صحت اعتباری فرض شود فی الواقع صحیح و غلط نیز معنی و مفهوم خود را از دست می‌دهد.

بر اساس اینکه هستی دارای غایت و قانون‌مندی می‌باشد، بایستی به امور حقیقی و ثابت اعتقاد داشته باشیم بطوریکه امور اعتباری نه تنها توان دگرگونی آنرا نداشته باشد بلکه مقید به تبعیت از آنها گردند. زیرا علیرغم صحیح یا غلط بودن امری انسان نمی‌تواند آثار اشیاء را عوض نماید. معیار صحت باید بتواند در مورد صحیح یا غلط بودن «هر کیفیتی» نظر دهد، چرا که در صورت «عدم شمولیت» مواجه با نقص معیار شده که خود موجب تعدد معیار گشته و خصوصیات را که در علت دلالت گفته شد از آن نفی می‌کند و در نتیجه «ارزش حقیقی بودن معیار صحت» زیر سؤال می‌رود. می‌توان گفت اساساً معیاری که قبل از منطق بعنوان معیار صحت ارائه می‌شود در حداقل مرتبه خود یعنی بصورت کلی و اجمالی نباید قابلیت انکار داشته باشد و لذا برای آن معیاری لازم نیست زیرا که انکار و نفی آن به پذیرش می‌انجامد. پس معیار صحت نیز باید سه خصوصیت انکارناپذیری، ثبوت و شمولیت را داشته باشد و با توجه به سه خصوصیت مذکور، خود معیار صحت نیازمند معیار دیگری نیست.

پس از روشن شدن خصوصیات کلی معیار صحت، اکنون به طرح اجمالی و فهرست‌وار نظرات و ابداع احتمالات مختلف در اینکه معیار صحت چیست می‌پردازیم:

- بعضی‌ها «وقوع» را معیار صحت دانسته و اصالت عملکرد عینی را می‌پذیرند،
- بعضی دیگر «مفیدیت» را معیار صحت دانسته و اصالت فایده‌را پذیرفته‌اند،
- برخی دیگر «تداوم»، «تکامل»، «موافقت با انتظار» را معیار صحت می‌دانند،
- و عده‌ای نیز «رای اکثریت» را معیار صحت دانسته و بر نظر اکثریت بعنوان

هر کدام از موارد فوق قابل بحث و بررسی و مذاقه است، لیکن بلحاظ رعایت اختصار در مباحث حاضر، از تأمل در مورد تک تک آنها صرف نظر نموده و مطلب را با بحث در مورد «هماهنگی بعنوان معیار صحت» پی می گیریم.

در بیانی اجمالی «هماهنگی» به معنی «هم سوئی، سازگاری و تناسب با جهتی خاص است» به عبارت دیگر هماهنگی «مناسب داشتن یک کیفیت با کیفیت دیگر از جهتی خاص» است.

در منطق نیز، سازگاری چند کیفیت (مقدمات) با کیفیت آخر (نتیجه) برای رسیدن به وحدتی خاص و با هدفی مشترک را هماهنگی گویند که این تعریف مبین هماهنگی مبدأ و مقصد می باشد که مفهومی شامل، ثابت و غیر قابل انکار است. تناسب یک کیفیت با کیفیت دیگر از جهت خاص، بدین معنی است که آن کیفیت ها علاوه بر اینکه هر یک دارای جهت می باشند در ترکیب با هم دارای یک جهت خاص گشته و به نقطه خاصی ختم می شوند. اگر هدف آن نقطه خاص باشد که این کیفیات هماهنگ بوده ولی اگر هدف نقطه دیگری باشد، این کیفیت ها در آن جهت خاص بدان هدف نمی رسند یعنی نسبت به آن ناهماهنگند.

توجه باین نکته ضروری است که هر هدف در ارتباط با اهداف دیگر بوده و خود مقدمه ای بر «هدفی شامل» است. اهداف باید در تمامی سطوح در ربط با هم و هماهنگ با هدف شامل باشند و لذا باید در ربط با هم ملاحظه گردند، زیرا هر کیفیت نتیجه مقدماتی است که مرتبط با کیفیات دیگر است و خود نیز مقدمه نتیجه ای بالاتر می باشد.

چون هستی غایتمند و جهت دار بوده و کیفیات نیز دارای اثر خاصی هستند در نتیجه «کیفیت های صحیح» نشانگر وضعیت صحیح کیفیت های دیگر و ارتباطات و هدف شان است یعنی اینکه «غلط» با هدف هستی و سایر اجزا صحیح «ناهماهنگ» است.

لازم به تذکر است که هماهنگی غیر از یکسانی است، در یکسانی دوئیت وجود ندارد ولی در «هماهنگی» همیشه حداقل از یک بعد تغایر وجود دارد یعنی اینکه در عین وجود تغایر، هماهنگی نیز وجود دارد.

مجموعه ای که کلیه اجزاء و ارتباط مابین آنها غلط باشد امتناع تشکل دارد، زیرا

مجموعه، احتیاج به وجه اشتراک، مبنای مشترک و جهت واحد دارد و اگر همه اجزاء دارای خصالی ناهماهنگ باشند اساساً مجموعه‌ای تشکیل نمی‌شود تا چه رسد باینکه به هدف واحدی واصل شود. بنابراین آنچه به عنوان «مجموعه غلط» مطرح می‌گردد، در واقع ترکیبی است از عناصر که وجه اشتراک صحیح با هم دارند ولی مواضع غلط اتخاذ کرده‌اند. لذا از بعد وجوه مشترکشان «مجموعه‌ای» ساخته می‌شود ولی چون مواضع غلط است از هدف تعیین شده انحراف یافته و به جای دیگری ختم می‌شوند.

از آنجائیکه معیار صحت می‌بایست واجد سه خصوصیت انکارناپذیری، ثبوت و شمولیت باشد در این مقطع از بحث به این مهم می‌پردازیم که آیا «هماهنگی» نیز سه خصوصیت مذکور را دارا می‌باشد یا خیر؟ در یک بررسی اجمالی روشن می‌شود که هماهنگی امری انکارناپذیر است زیرا که حتی اگر کسی بخواهد آنرا نفی و انکار نماید ضرورتاً نیازمند بکارگیری آن (هماهنگی) برای تنظیم استدلال خویش و یا تنظیم کلمات و عبارات برای بیان ادعای خود می‌باشد. لذا انکار آن موجب اثباتش می‌شود بنابراین هماهنگی خصلت انکارناپذیری را حائز است.

«هماهنگی» بر ادراکات اعم از قلبی، نظری، عینی و رابطه درونی و برونی آنها با هم شامل است و اصولاً بر هر دوئیت و رابطه آنها که مفهوم «صحت» لحاظ شود سایه هماهنگی گسترده است حتی هماهنگی بر «غلط در کنار صحیح» و «صحت وقوع غلط» نیز شامل است. هرگونه حرکت، رشد و تصمیم‌گیری فقط با هماهنگی مقدور است و اصولاً زمان و مکان با نظر به هماهنگی معنی و مفهوم می‌یابند.

گفته شد هماهنگی بر هر دوئیتی حاکم باشد لذا بر هر تغییری نیز شامل خواهد بود. از آنجائیکه هماهنگی در جریان تغییر و لحظات و حالات مختلف آن ساری و جاری است بنابراین تغییرات مبتنی بر هماهنگی بوده و مراد از خصوصیت ثبوت برای هماهنگی نیز همین مطلب می‌باشد.

هماهنگی در کلیه سطوح و روابط طولی و عرضی و درونی و برونی من جمله، بین طلب شامل و طلب‌های فرعی، بین ادراکات و قلمروهای سه‌گانه آن، بین نظام طلب و نظام ادراکات و نظام منطق، بین منطق و مبانی و روابط آن و.... ضرورت دارد و این نشانگر خصوصیت شمولیت، «هماهنگی» است.

دو جهت تقوی یا هوی را اختیار نماید، اختیار هر کدام به معنی تعیین یکی از آن دو بعنوان «طلب شامل» است که کلیه طلبهای فرعی و ادراکات و... را جهت بخشیده و هماهنگ می نماید. هر امری که با جهت «تقوی بعنوان طلب شامل» هماهنگ باشد «صحیح» و گرنه «غلط» است. نظام منطبق بدین لحاظ شکل می گیرد که نظام ادراکات را با طلب شامل هماهنگ نموده و در دسته بندیها و تعیین جایگاه و قلمروهای آنها «هماهنگی با طلب شامل» را ایجاد و اعمال نماید. لہذا با اختیار «تقوی یا هوی بعنوان طلب شامل»، رابطه ای متقابل بین نظام ادراکات و نظام منطبق برقرار می شود و این ارتباط متقابل که بصورت اجمال به تبیین است موجب می شود تا هر ادراکی از طریق نظام منطبق گزینش شده و در صورت تطبیق با معیار صحت (هماهنگی با طلب شامل)، در جایگاه خاص خویش قرار گیرد.

در این مقطع بحث را در مبانی و جایگاه منطبق پایان برده و در جهت بعد (شماره آینده) به تبیین نظام منطبق و اجزای آن می پردازیم.